



ادبیات

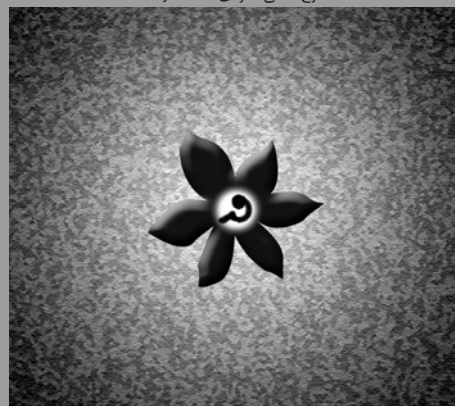


شعر

امتداد

داوود ذاگری

طرح : علی مفردی ، نگاه تازه



## روح یک مرداب

علی میر

روچی از مرداب  
در کنارش سر زده گل‌های سرخ و زرد  
در درونش

آبی از سبزی خود بیزار  
عطر مرگی در فضایش جان گرفته  
سرخ و زرد و آبی مردار

در پناه جان خاموشش  
نمانده هیچ جز جلبک  
شناور بر سر سبزی مرگ آسا  
از سکوت ترسناکش  
جز صدای سنگ یک کودک  
هیچ در خاطر نمی آید

در تنش هرگز نخواهد خواست  
شوق های کودکی بی تاب  
کز سر شادی و خنده  
رخت برکنده، تن افکنده به آب  
بلکه شاید کودک بیچاره  
جان کندن می آموزد  
در بر استاد خود  
مرداب

## نت دل را بنواز

مهتا شفق

در تو یک پنجره ی باز به من می خندد  
شوق سد چلچله پرواز به من می خندد  
و صدای تو که موسیقی دستان خداست  
پرده در پرده به آواز به من می خندد  
هق هق نی نه! همان حق حق دف، دستانت...  
نازنین، قهقهه‌ی ساز به من می خندد  
هی نکبسا! نت هشتم، نت دل را بنواز  
«فا س لا سی د ر می» باز به من می خندد  
دل دلت کشت مرا، های! دلم را بفشار  
نت هشتم، بت طاز! به من می خندد

پشت نیلوفر بازوی نوازشگر تو  
آن دو قمری پر از ناز به من می خندد  
نیل سد فاجعه در پیش، خدا هم‌راهم  
تو عصا باش که اعجاز به من می خندد  
ماه بانوی لطافت! گل خورشید نشان!  
با تو آیا شب غم باز به من می خندد؟!...



طرح : علی مفردی ، نگاه تازه

چه قدر باید خودم را روی خیابان های شهر بکشم  
عقب، جلو...  
جلو، عقب...

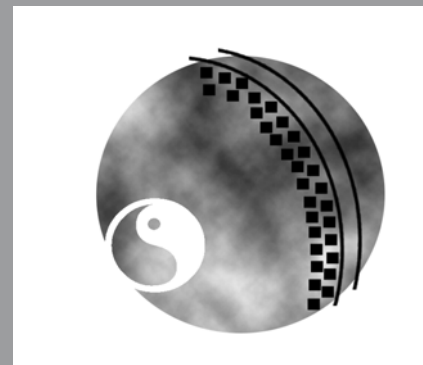
تا که کسی دوباره از زمین (خودم) جوانه زند  
برای روزنه های بسته ام گندم بپاشد  
برنج هم شاید بپاشد  
تا که من احساس کنم بوی آدم را  
وقتی از بهشت رانده شد

تا تنها پناهش هوا باشد  
چه قدر باید خودم را روی این خیابان ها بکشم  
بگو تا کجا بکشم؟

و چه قدر زیبا شده است زمین  
با ترک هایی که به اندازه ی کف پاهایت  
در من ترک خورده اند

نیازی به پرواز ندارم  
و برای همیشه خودم را روی این خیابان ها می کشم،  
عقب، جلو... جلو، عقب ...

چه فرقی می کند؟  
زمین همیشه دایره است  
درست شبیه سر من



طرح : علی مفردی ، نگاه تازه

نگاه تازه

نگاه تازه

شماره ۱۲

بهار ۸۶

شماره ۱۲

بهار ۸۶

شماره ۱۲

بهار ۸۶